

خاطر بر قلع او قرار دادند و در وقتیکه قابوس در ظاهر جرجان منزل گزیده بود شبی بیکنگاه گرد سرایرده پادشاهی را فرو گرفتند و بعضی از خواص در مقام مقاتله آمده اهل عصیان بشهر شتافتند و آن بلده را بحیطة ضبط در آورده جهت طلب منوچهر قاصدی بگیلان فرستادند و شمس المعالی دل از ملک و مال برکنده با فوجی از خدّام بطرف بسطام رفت و چون منوچهر بجرجان رسید امراء و اعیان بموقف عرض رسانیدند که اگر در خلع پدر با ما اتفاق نمائی سر بر خط انقیاد نهاده پای از دائره اطاعت تو بیرون ننهیم و الا دست بیعت بدیگری داده ترا نیز از میان برگیریم منوچهر طوعاً و کره‌ماً با ایشان همدستان گشته متوجّه بسطام شد و بعد از وصول بدان بلده بملازمت پدر شتافته زمین خدمت ببوسید و معروض گردانید که اگر اجازت فرمائی در مدافعت عاصیان سر در بازم و نفس خویش را فدای ذات شریف تو سازم شمس المعالی جواب داد که غایت کار و نهایت حال من اینست و سلطنت حق تُست آنگاه چنین مقرّر شد که قابوس در قلعه جَنَاشُك محبوبس بوده بقیه ایّام حیات را بوظائف عبادات بگذرانند و یکی از امراء در خدمت شمس المعالی بجانب آن قلعه روان شد گویند که در اثنای راه قابوس از آن شخص پرسید که سبب خروج شما چه بود جواب داد که چون تو در قتل مردم افراط می نمودی من و پنج کس دیگر اتفاق نموده ترا از درجه سلطنت افگندیم قابوس گفت این سخن غلط است بلکه این بلیه بواسطه قتل خون ریختن مرا پیش آمده زیرا که اگر ترا و آن پنج کس دیگر را می کشتم بدین روز گرفتار نمی گشتم و چون شمس المعالی در حصار جَنَاشُك قرار گرفت هم در آن ایّام که بروایت سیّد ظهیر داخل شهر سنه تسع و اربعمائة بود امراء از بیم انتقام چند کس فرستادند تا او را شربت شهادت چشانیدند مدفن قابوس گنبدی است نزدیک استراباد که بنا کرده همت آن پادشاه دین آراست و از افاضل جهان ابو منصور ثعالبی معاصر قابوس بود و نام ابو منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعیل است و کتاب غرر و سیر الملوك از جمله تصنیفات اوست نکر حکومت منوچهر بن قابوس - چون منوچهر بنابر مساعدت سپهر فی سنه ثلث عشره و اربعمائة بعد از خلع پدر در ولایت جرجان جهاننابان شد القادر بالله عبّاسی منشور

حکومت تمامت بلادی را که تعلق بقابوس میداشت نزد منوچهر فرستاد و او را **فلك المعالی لقب داد و فلك المعالی** بالهام هاتف غیبی در ایام ایالت نسبت بسلطان محمود غزنوی در مقام اطاعت و انقیاد آمده در قلمرو خود خطبه و سکه باسم و لقب **یمن الدوله** بیاراست و مخدّره از مخدّرات شبستان سلطان را در حباله نکاح کشید و بنا بر آن وصلت مملکت او استقامت یافت آنگاه همت بر قتل قتله پدر گماشته اکثر آن مردم را بحسن تدبیر از میان برداشت و در غایت فراغت و رفاهیت حکومت میکرد تا در سنه اربع و عشرين و اربعمائه روی بعالم عقبی آورد آنگاه پسرش امیر باکالنجار [ابو کالنجار] قائم مقام شد و نسبت بسلطان مسعود غزنوی اظهار اطاعت و انقیاد نمود اما در وقتی که سلطان بمحدود جرجان رسید با کالنجار بتکلیفات ما لا یطاق مکلف گردید بنا بر آن جرجان را باز گذاشته در بعضی از قلاع متحصن گردید و همانجا روزگار می گذرانید تا در سنه احدى و اربعین و اربعمائه بملك آخرت نقل کرد - امیر کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بعد از فوت عمزاده در آن کوهستان حاکم گشت و او مؤلف کتاب قابوس نامه است وفاتش در سنه اثنی و ستین و اربعمائه اتفاق افتاد و بعد از آن پسرش گیلان شاه تاج ایالت بر سر نهاد و آن کوهستان در سنه سبعین و اربعمائه از وی بحسن صباح منتقل گردید و پس از وی از آن قوم کسی بمرتبه سلطنت نرسید و دست قضا بساط ایالت آل وشمگیر را در نوردید - یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ -

ذکر شمه از احوال شیخ ابو علی سینا - چون اعلم علمای حکمت انما شیخ ابو علی سینا با قابوس بن وشمگیر و سلاطین آل بویه معاصر بود و در ایام دولت آن طبقه بر معارج وزارت و جلالت عروج نمود خامه مشکین شمامه فوائح بعضی از حالات آن حکیم علامه را در این محل بمشام مطالعه کنندگان این اوراق پریشان میرساند و فضای این صفحات را از رشحات سحاب اخبار آن قدوة علماء و اخیار ناسر و سیراب میگرداند و **مِنْ آلِهِ الْإِعَانَةُ وَ التَّوْفِيقُ** ارباب تاریخ در مؤلفات خود آورده اند که پدر شیخ ابو علی عبد الله بن سینا نام داشت و از عمله

عمّال و کفّات بلخ بود و در زمان امیر نوح بن منصور سامانی بخارا رفته
 وزیرای امیر نوح اورا جهت عملی بقریه افشنه فرستادند و عبد الله در آن
 قریه عورتی ستاره نام بعقد خویش در آورد و شیخ ابو علی بروایتی در شهر
 مفرسنه ثلث و سبعین و ثلثمائنه از آن ضعیفه متولد شد و چون مدت
 پنج سال از عمر شیخ در گذشت پدرش از افشنه بخارا شتافته ابو علی را
 بمعلمی سپرد و شیخ بواسطه کمال رشد و قوت قابلیت در مدت پنج سال
 علم اصول ادب و قواعد عربیت را کما یجب و ینبغی ضبط نمود آنگاه
 پیش محمود مسّاح که بقالی بود و در فن حساب مهارتی تمام داشت علم
 حساب را مطالعه فرمود و بعد از آن پدر شیخ ابو عبد الله الناطلی را که در
 سلك حکمای زمان خود منتظم بود بخانه برده ابواب انعام و احسان بر
 روی وی بر کشاد و ابو علی منطق و اقلیدس و مجسطی ازو کسب کرد و
 علم فقه نزد اسماعیل الزاهد خواند بعد از آن بمطالعه علوم طبیعی و آلهی
 مشغول گشته مسائل آن فنون را تحقیق فرموده بعلم طب رغبت نمود و
 باندک زمانی در آن فن بمرتبه رسید که فوق آن درجه متصور نبود و شیخ
 ابو علی در اوقات تحصیل هرگز شبی تمام بخواب نرفت و در روز نیز غیر از
 مطالعه بامری دیگر نپرداختی و در میان کاغذها و کتب نشستی و در هر
 مسئله مقدمات قیاسی آنرا کتابت کردی و شرائط قواعد منطق رعایت نمودی
 تا معلوم شود که آن مقدمات منتج است یا عقیم و چون در مسئله متردد
 گشتی بعد از طهارت بمسجد جامع رفتی و دوگانه بتخشع بگذاردی و بدعا
 و استغاثه اشتغال نمودی تا حقیقت آن مسئله بر وی ظاهر شدی و در
 شبها هرگاه خواب بر وی غلبه کردی یا ضعفی در مزاج احساس فرمودی قدحی
 شراب آشامیدی و باتفاق مورّخین شیخ ابو علی در سن هیجده سالگی از
 تکمیل جمیع فنون و علوم معقول و منقول فراغت یافته بود و در میدان
 فصاحت و بلاغت گوی مسابقت از علمای اعمار و فضلاء ادوار میربود و
 در بعضی از نسخ معتبره مسطور است که در آن ولا که شیخ در بخارا بمطالعه
 اشتغال داشت امیر نوح را مرضی صعب روی نمود و تمامی اطباء از معالجه
 عاجز گشته چون از شیخ استعلاج کردند باندک زمانی مزاج پادشاه را بحالت
 صحت آورد و ملازم درگاه سلطنت پناه شد و در ایام مراجعت برخست
 امیر نوح در کتابخانه بخارا که در آن زمان کتب متقدّمین و متاخرین در

آنجا جمع بود میرفت و آن کتب غریبه نفیسه را بنظر در می آورد اتفاقاً در آن آوان آتش در کتابخانه افتاد و آنچه در آنجا بود سوخته و نا بود شد و جمعی از منازعان ابو علی گفتند که شیخ عمداً آتش در دارالکتب زد تا آن علوم را بخود نسبت نماید و بعد از آن ابو علی بتصنیف مشغول گشت و چون سن ابو علی به بیست و دو رسید پدرش وفات کرد و پریشانی تمام باحوال ملوک سامانی راه یافته ابو علی بخوارزم نزد علی بن مأمون بن محمد که در آن زمان خوارزمشاه بود رفت و خوارزمشاه جهت او وظیفه کافی تعیین کرد و در آن ایام ابو سهل مسیحی و ابو ریحان برونی و ابو نصر عراف و ابو الخیر خمار در خوارزم بودند و خوارزمشاه همه را کما ینبغی رعایت میفرمود بصحت پیوسته که در آن آوان که کوکب دولت سلطان محمود غزنوی بدرجه استقلال رسید بعضی از اهل شر و فساد بعرض رسانیدند که شیخ ابو علی بد مذعبت و سلطان محمود از غایت عصبیت قصد شیخ فرموده ابو الفضل حسن بن میکال را نزد خوارزمشاه ارسال داشت و پیغام داد که چنان معلوم شد که در آن دیار جمعی از افاضل عدیم المثال توطن دارند باید که ایشان را بپایه سریر اعلی فرستی تا بشرف جلوس مجلس همایون مشرف گردند و بنابر آنکه خوارزمشاه بر غرض سلطان اطلاع داشت قبل از ملاقات حسن بن میکال جماعت مذکوره را طلب داشته صورت حال را با ایشان در میان نهاد و گفت نمی خواهم که شما را بتکلیف پیش سلطان محمود فرستم اگر میل ملاقات سلطان بدارید قبل از آنکه حسن میکال شما را در خوارزم باز یابد تدبیر کار خود کنید ابو ریحان و ابو الخیر ملازمت سلطان اختیار کردند و ابو علی و ابو سهل بتعجیل از خوارزم بیرون آمده راه فرار پیش گرفتند و در بیابانی که میان خوارزم و ابیورد است سرگردانی بسیار کشیده ابو سهل در آن صحرا از وفور تشنگی و گرما فوت شد و ابو علی بد حال و بیمار به ابیورد رسید و از آنجا به استرو و از استرو بجرجان رفت و در کاروانسراتی فرود آمده بطبابت مشغول گردید و چون معالجاتش بر نهج صواب وقوع می یافت شهرت تمام گرفت و در خلال آن احوال خواهرزاده قابوس بن وشمگیر که در جرجان صاحب تاج و سریر بود پهلو بر بستر نا توانی نهاد و اطبای زمان از تشخیص مرض آن جوان عاجز گشته کیفیت مهارت ابو علی در آن فن بعرض قابوس رسید

و حکم شد که او را بسر بالین مریض برند و چون شیخ بخانه خواهرزاده قابوس رفته نظر خجسته اثر بر اوضاع و احوال وی افکند گفت این شخص غیر از عشق مریض ندارد و مریض انکار نموده ابو علی فرمود کسی را که اسامی تمامی محلات استرآباد داند حاضر سازید خدام بارگاه سلطنت عسس را که متصف بدان صفت بود طلب نمودند و شیخ انگشت بر نبض مریض نهاده عسس را گفت که محلات شهر را تعداد نمای و عسس بموجب فرموده عمل نموده چون نام محله که مطلوب مریض آنجا بود مذکور گشت نبض او اختلاف پیدا کرد آنگاه گفت کوچه های آن محله را بترتیب بر زبان آورد و بر این قیاس چون بکوچه مخصوص رسید نبض مختلف گردید بعد از آن سراهای آن کوچه مذکور گشته در محل ذکر یک سرا نوبت دیگر اختلاف در نبض پدید آمد پس شیخ فرمود کس را که اسامی تمامی ساکنان آن سرا معلوم داشته باشد بحضور آورید و چون بموجب فرموده عمل نمودند آن شخص حسب الاشارة ابو علی نامهای متوطنان آن خانه را آغاز تعداد کرد چون بنام مطلوب مریض رسید آن مقدار تغییر در حال او ظاهر گشت که مجال انکار نماند بیت بلای عشق مه رویان عجب خاصیتی دارد - که ظاهر تر شود هر چند داری بیشتر نهان - آنگاه شیخ بعرض قابوس رسانید که خواهرزاده شما بر فلان کسی که در فلان محله و فلان سرا متوطن است عاشق شده است و علاج او منحصر در وصال معشوق است قابوس از کمال حدس و مهارت ابو علی تعجب نمود و او را رعایت بسیار فرمود آورده اند که چون ابو الفضل حسن میکال که جهت طلب افاضل علوم نزد خوارزمشاه رفته بود بغزنین معاودت کرد سلطان محمود فرمود که صورت ابو علی را بر تخته ها و کاغذ پاره ها کشیدند و هر یک از آن صور را بقطری از اقطار ممالک فرستاد و بحکام آن نواحی پیغام داد که هرگاه شخصی باین هیئت در آن ولایت پیدا شود او را گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر ارسال دارید و صورتی پیش قابوس نیز فرستاده بود بنابر آن چون چشم قابوس بر روی ابو علی افتاد او را بشناخت و تعظیم او قیام نمود و بر زبر مسند خود جای داد و کما ینبغی در مدد رعایت شیخ ابو علی آمد اما مقارن آن صورت اختلال باحوال آن ملک راه یافته شیخ ابو علی از استرآباد بولایت ری رفت و بمجلس سیده و مجد القبوله رسید و

چون ایشان صفت کمال شیخ را شنیده بودند در صدد استرعای خاطر خطیرش سعی موفور بتقدیم رسانیدند و در آن ایام مجد الدوله را مرض مالیخولیا پیدا شده شیخ در معالجه ید بیغاه نمود و آثار انفاس مسیحا ظاهر فرمود و در آن سال که سلطان محمود رایت اقبال بعزم تسخیر عراق بر افراخت شیخ از ری بقزوین رفت و از قزوین بهمدان شتافت و در وقت وصول شیخ بهمدان حاکم آن دیار شمس الدوله بن فخر الدوله را مرض قولنج روی نمود و بئین اهتمام شیخ از آن مرض شفا یافت و منصب وزارت بدان جناب تفویض فرمود و چون ابو علی روزی چند بر مسند وزارت نشست آشوبی در میان دیلمیان افتاده بعضی از لشکریان سرای شیخ را غارت کردند و قصد قتل آن جناب نمودند و شیخ از ایشان گریخته چهل روز در خانه شیخ ابو سعید نامی متواری گشت و در آن ایام زحمت شمس الدوله نکس کرد و ابو علی را پس از جد و جهد بسیار باز یافته مراسم اعتذار بتقدیم رسانیدند و بار دیگر شیخ آن عارضه را علاج نمود و شمس الدوله کت ثانیه منصب وزارت بابو علی مفوض ساخت و در آن آوان فقیه ابو عبید از آن جناب التماس شرح کتب ارسطو کرد شیخ جواب داد که مجال آن کار ندارم اما اگر راضی شوی در علم مناظره و مجادله خصوم از آنچه معلوم من شده است درین تردّدات کتابی تصنیف نمایم و فقیه ابو عبید برین معنی رضا داده شیخ تألیف طبیعیات کتاب شفا را در آن ولا ابتدا کرد و ایضاً تصنیف مجلد اول از قانون هم در آن آوان وقوع یافت و چون ابو علی در همدان روزی چند بسر انجام امور وزارت اشتغال داشت هر شب جمعی کثیر از علماء و طلبه علوم در سرایش جمع میشدند و شیخ در اول شب بدرس قیام می نمود و بعد از آن مغنیان و اهل ساز را احضار میکرد و بشرب شراب ناب مشغولی می فرمود و در آن اثنا میان شمس الدوله و بهاء الدوله مخالفت روی نموده شمس الدوله متوجه بغداد شد و بسبب سؤی تدبیر مرض قولنج عود کرد و لشکریان او را بجانب همدان بازگردانیده شمس الدوله در راه عازم سفر آخرت گشت و مردم همدان پسرش را بحکومت برداشته کس بطلب شیخ فرستادند که بوزارت آن پسر اشتغال نماید ابو علی از قبول آن امر امتناع نموده در سرای ابو علی بن عطار متواری شد و در ایام انزوا بی آنکه

کتابی در نظر داشته باشد جمیع طبیعیات و الهیات کتاب شفا را در سلسله انشاء کشید و ابتدا بمنطق کتاب شفا کرد و درین اثنا تاج الملك که از جمله ارکان دولت پسر شمس الدوله بود شیخ را گرفته بمحبت علاء الدوله کاکویه که در اصفهان بحکومت اشتغال داشت متهم ساخته در یکی از قلاع آن حدود محبوس گردانید و ابو علی کتاب منطق شفا را در آن حصار به پایان رسانید و در خلال آن احوال علاء الدوله از اصفهان لشکر بهمدان کشید و ولد شمس الدوله و تاج الملك چون قوت مقاومت نداشتند پناه بهمدان قلعه که محبس شیخ بوده بردند و بعد از آنکه ابن کاکویه از همدان بازگشت شیخ را مصحوب خود بهمدان آورد و ابو علی در منزل علوی فرود آمده ادویة قلبیه را در آن ولا تألیف کرد آنگاه در کسوت اهل تصوف بهراهی برادر خویش محمود و فقیه ابو عبید و دو غلام بصوب اصفهان حرکت فرمود و چون بقریة طبرستان رسید خواص علاء الدوله با مرکب رهوار و خلعت خاصه شهریار بمراسم استقبال استعجال نمودند و آن جناب را در منزل مناسب فرود آوردند و شیخ در لیالی جمعه به مجلس علاء الدوله حاضرگشتی و آن محفل بوجود علمائی علام مشحون بودی و شیخ هرگاه در تکلم آمدی همه استفاده کردند و بتتمیم کتاب شفا در آن ولا بوقوع انجامید و در سنه عشرين و اربعمائه که سلطان محمود عزنوی و پسرش سلطان مسعود ببلاد عراق در آمدند شیخ ابو علی بوزارت علاء الدوله اشتغال داشت پادشاه و وزیر از صولت سلطان محمود متوهم گشته بجانب ری شتافتند و پس از آنکه سلطان محمود ایالت آن مملکت را بمسعود باز گذاشته مراجعت نمود علاء الدوله پسر خود را با تحف و هدایا نزد سلطان مسعود فرستاد و این معنی موافق مزاج سلطان مسعود افتاده حکومت اصفهان را بدستور معهود باو داد و چون چندگاه علاء الدوله به نیابت سلطان مسعود در اصفهان حکومت نمود داعیه استقلال پیدا کرد و سلطان مسعود بر ما فی الضمیر او اطلاع یافته روی توجه باصفهان آورد و علاء الدوله گریخته خواهرش بدست سلطان مسعود افتاد شیخ ابو علی بملاحظه آنکه بی ناموسی بعلاء الدوله نرسد بسطان مسعود نوشت که خواهر علاء الدوله کفوی تست اگر او را بحباله نکاح خویش در آوری ولایت اصفهانرا بتو باز گذارد سلطان مسعود این سخن را

بوفور اخلاص حمل کرده آن ضعیفه را عقد کرد بعد از آن شنید که
علاء الدوله بتبیه اسباب مقاتله اشتغال دارد دشمنان شده پیغام فرستاد
که خواهر ترا برنود و اوباش لشکر خواهم داد علاء الدوله شیخ را گفت
جواب این سخن بنویس شیخ بسططان مسعود نوشت که اگر آن عورت
خواهر علاء الدوله است منکوحه تست و اگر طلاق دهی مطلقه تو باشد
و غیرت ضعفاء بر ازواج است نه بر اخوان و این جواب مؤثر افتاده سلطان
مسعود خواهر علاء الدوله را در مهد عزت و حرمت نزد برادر فرستاد و
بعد از فوت سلطان محمود سلطان مسعود بطرف غزنین رفته ابو سهل
حمدونی را والی عراق گردانید و میان علاء الدوله و ابو سهل محاربه روی
نموده علاء الدوله منهزم گشت و ابو سهل باصفهان آمده امتعه نفیسه
و کتب شیخ بغارت رفت و پس از روزی چند علاء الدوله باصفهان عود
نموده بر مسند ایالت نشست نقل است که حرص مجامعت بر مزاج شیخ
غالب بود و بآن امر بسیار مشغولی می فرمود بنا بر آن قوت ضعیف شده
و ضعف قوت گرفته در سفری زحمت قولنج عارض ذات او گشت و در
یک روز هفت نوبت حقنه کرد و در آن ایام بحسب ضرورت کوچ واقع
میشد و شیخ را علت صرع نیز روی نموده نوبت دیگر خدام را فرمود
که بترتیب حقنه قیام نمایند و دو دانگ تخم کرفس داخل آن کنند و
شخص که مرتب حقنه بود بسهوی یا عمد پنج درم بزر کرفس با سائر ادویه
ضم نمود و بدان واسطه مرض سخج ضمیمه امراض دیگر گشت و دیگری
از خدام که در مال شیخ ازوی خیانتی صادر شده بود در معجون مترو دیطوس
که جهت دفع صرع میخورند افیون خلط نمود لا جرم مرض اشتداد یافته
شیخ از آن سفر در محقه باصفهان آمد و آن روز که باصفهان رسید قوت
قیام نداشت و با وجود این حال در معالجه سعی بلیغ بجای آورده فی
الجمله صحتی دست داد و یکنوبت بمجلس علاء الدوله تشریف برد بعد از
آن علاء الدوله عزیمت همدان کرده شیخ را همراه گردانید و در راه رنج
قولنج عود نموده چون بهمدان رسیدند ابو علی دانست که صحت ممکن
نیست دست از معالجه باز داشته غسلی کرد و از جمیع منتهیات توبه فرمود
و آنچه داشت صدقه کرد و غلامان را خط آزادی داده بقرائت کلام الله
مشغول گشت و پس از تمام شدن ختم قرآن بسه روز در جمعه از

جمعات شهر رمضان سنهٔ سبع و عشرين و اربعمائه وفات یافت و ازین
 قطعه که نوشته میشود سال تولد و تکمیل علوم و فوت ابو علی بوضوح
 می پیوندد قطعه حجة للحق ابو علی سینا - در شجع آمد از عدم بوجود -
 در شصا کشف کرد جملهٔ علوم - در تکر کرد این جهان پدرود - و بدین
 روایت مدت عمر شیخ پنجاه و چهار سال بوده باشد و قولی آنکه اوقات
 حیاتش شصت و سه سال شمسی و هفت ماه بوده و جمعی که این قول
 را قبول کرده اند گویند که ولادت ابو علی در سنهٔ خمس و ستین و
 ثلثمائه بوده و فوتش در سنهٔ ثمان و عشرين و اربعمائه روی نموده از
 شیخ ابو علی حالات غریبه و امور عجیبه بسیار ظاهر گشته چنانچه بعضی از
 آن در میان طوائف انسان اشتهار دارد نقل است که چون کتاب منطق
 شیخ بشیراز رسید علمای فارس بمطالعهٔ آن اشتغال نموده یکی از ایشان
 که اعلم قوم بود در آن رساله چند شبهه کرده آن سخنان را بر جزوی نوشت
 و آنرا مصحوب ابو القاسم کرمانی نزد شیخ فرستاد و ابو القاسم نزدیک
 بغروب آفتاب در بلدهٔ اصفهان بملازمت ابو علی رسید و آن جزو را بعرض
 رسانید و شیخ تا وقت ادای نماز خفتن با ابو القاسم صحبت داشته بعد
 از آن بمطالعهٔ آن شبهات پرداخت و آغاز نوشتن جواب کرد و در آن شب
 که داخل لیالی تابستان بود پنج جزو ده ورقی در آن باب کتابت نموده
 آنگاه بخواب رفت و چون نماز بامداد بگذارد آن اجزاء را که مشتمل
 بر حلّ مشکلات و جواب شبهات عالم شیرازی بود بابو القاسم داده گفت
أَسْتَعْجَلْتُ فِي الْجَوَابِ حَتَّى لَا يَمُكَّتَ الْقَاوِدُ و اکابر شیراز چون اجزاء را
 دیدند و کیفیت تحریر آن را شنیدند متعجب گردیدند آورده اند که روزی
 در مجلس علاء الدوله مسئلهٔ از علم لغت مذکور شد و شیخ بقدر وقوف در
 آن باب سخن گفت ابو منصور که یکی از دانشمندان اصفهان بود و در آن
 انجمن تشریف داشت شیخ را گفت که در حکمت و فطانت شما هیچکس
 را سخن نیست اما علم لغت تعلق بسمع دارد و شما تتبع این فن
 نکرده اید شیخ ابو علی ازین سخن متأثر گشته آغاز درس کتب لغت کرده
 نسخ معتبره که در آن فن نوشته شده بود بدست آورد تا در علم لغت
 بمرتبهٔ رسید که فوق آن درجه متصور نبود بعد از آن سه قصیده مشتمل
 بالفاظ غریبه در سلك نظم کشیده فرمود تا آن قصائد را نوشته جلد کردند

و اورا کهنه ساخته در خلوتی نزد علاء الدوله برده گفت چون ابو منصور
 ملازمت آید این قصائد را بوی نموده بگوئید که این رساله را روز شکار در
 صحرا یافتیم و میخواهم که مضمون ابیات آنرا معلوم کنم و علاء الدوله بر آن
 موجب بتقدیم رسانیده ابو منصور هر چند در مطالعه آن اشعار اهتمام کرد
 هیچ معلوم نتوانست فرمود و استکشافی نشد و معترف بعجز و قصور شده
 دم در کشید بعد از آن شیخ بمجلس حاضر گشته هر لغتی که ابو منصور را
 مشکل بود معنی آن بیان فرمود و فرمود که این لغت در کدام کتاب
 است و در کدام فصل ابو منصور بنور فراست دانست که این قصائد خاصه
 شیخ ابو علی است لا جرم رسم عذر خواهی بجای آورد و شیخ کتاب
لسان العرب در آن ایام تألیف کرد و مفصل دیگر از بعض مؤلفات شیخ
 این است که مسطور میگردد - مختصر اوسط در منطق مبداء و معاد
 و ارساد کلیه قانون در چهار مجلد مختصر مجسطی حاصل و محصول در
 بیست مجلد اوصاف در بیست مجلد کتاب النجاة هدایه اشارات برد اثم
 مجادین شفا هژده مجلد علائی فوائح ادویه قلبیه حکمت مشرقیه حکمت
 عرشیه بیان جواب رساله قضا و قدر رساله اجرام علویه رساله آلات رصد
 رساله در شعر مختصر اقلیدس رساله در نبض رساله در حدود اقسام حکمت
 رساله در ابعاد و اجرام - اللَّهُمَّ اِرْحَمَهُ وَ جَمِيعَ عُلَمَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ صَلِّ عَلَيَّ
 سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ الْاَمِينِ وَ آلِهِ وَ اصْحَابِهِ الْهَادِينَ

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
 لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
 صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔

۱۔ اس کتاب کا نام "تعمیر و ترمیم" ہے۔
 ۲۔ اس کتاب کا نام "تعمیر و ترمیم" ہے۔
 ۳۔ اس کتاب کا نام "تعمیر و ترمیم" ہے۔
 ۴۔ اس کتاب کا نام "تعمیر و ترمیم" ہے۔
 ۵۔ اس کتاب کا نام "تعمیر و ترمیم" ہے۔
 ۶۔ اس کتاب کا نام "تعمیر و ترمیم" ہے۔
 ۷۔ اس کتاب کا نام "تعمیر و ترمیم" ہے۔
 ۸۔ اس کتاب کا نام "تعمیر و ترمیم" ہے۔
 ۹۔ اس کتاب کا نام "تعمیر و ترمیم" ہے۔
 ۱۰۔ اس کتاب کا نام "تعمیر و ترمیم" ہے۔